

## بسمه تعالی

### اصلاح بشر

آیا یک تازان جهان بشریت که دم از اصلاح بشریت می زند و خویش را به عنوان اصلاح گرایی جهان معرفی کرده، خویش را اصلاح نموده اند؟

در این جا عقائد و نظرات گوناگونند. بعضی برآنند که چون فلسفه وجود هر انسان برای خیر و بهره دادن است، به یقین با اصلاح و خیر به سوی اصلاح میروند.

بعضی برآنند که میل های درون بشر در جدال و ستیزند. از طریق ستیز به اصلاح می روند. روشن است. نام این نام دیگری است و آن قدرت جویی است و عقائد دگر هم در اینجا هست که جای بسط و شرح آن در این سایت نیست. باید مثالی را برای نمونه برایتان بیان نمایم،

و آن عبارت است از **دیدگاه نیچه:**

نیچه که از فلاسفه قرن ۱۹ آلمان است، به سال ۱۸۴۴ در خانواده مذهبی به دنیا آمد و به سال ۱۹۰۰ در شهر ایما در گذشت. او مزاجی علیل داشت. و عمری از بیماری به رنج بود. و گویند ۱۱ سال آخر عمرش در جنون گذشت. آیا این نظر برای یک فیلسوف آن گونه درست است؟ او که معتقد است به مخ طبیعت آگاهی دارد چون بودنش یعنی چه؟! در هر حال، به عقیده او غایت وجود، پدایش انسان برتر است و آن که بخواهد به برتر آید، سخت توانا گردد و بحث را در حقیقت وجود بی بهره داند.

گوید: باید کسب قدرت نمود. او اصالت و شرف را در جسم زبردستانی که به تکامل می رسند داند. در احوال جهان قائل به ادوار است. یعنی معتقد است که اوضاع جهان هر چند هزار سال یک بار تکرار می شود. او گوید غایت هر چیز علت پدایش آن شد پس هر انسان بکوشد تا به نهایت کمال برسد. نتیجه این شد که مکتب نیچه نه بر عشق نه بر عقل تکیه دارد بلکه بر قدرت تکیه دارد. چنانی که در بدو بیان گفته شد دید او آن است که جهان جهان ستیز است نه عاطفه که این نظر از آن خودش مقدس است و ما از او توان پذیرش را نداریم و مبنای حقیقی قرآن هم این دید را نمی پذیرد و نیز در بهره دادن و امانتداری و احسان آری. این بود نظر نیچه و جوابش. در اینجا این سوال مطرح است در بین این تلون های روزگار چه چیز است که بشر را و انسان خسته و بی پناه را به آرامش می برد؟ و بهترین مثال زنده آن را از جهان عرفا و نیک عملان باید دریافت.

از آن جمله **ابوحفص حداد** که او به سال 266 هجری در نیشابور ایران بدرود گفت. گو اینکه او در حول و حوش آغاز غیبت صغری امام زمان (عج) زندگی کردی، ولی رنگ و بویش امامتش چنگی به دل نمی زند اما قوه ها و نیروی عرفانی اش قوی است. او گوید که: بیست سال نگهبان دل بودم، و سپس ۲۰ سال دگر دل نگهبان من شد. روش او این بود: **هرگاه به خشم آمدی، آن قدر زیبا سخن گفنی تا خاموش شدی**. او سخت غرق در ماده بود. روزی رونده عارفی از کنار دکانش گذشت و این آیه را بلند بلند با سوزی تلاوت نمود:

«الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله...» (سوره حدید/ آیه ۱۶)

آیا نرسیده است این دل ها خشوع پیدا کنند به ذکر حق؟ ابوحفص حداد به خود آمد و گفت: **بار دگر باز گوی!** همین که آیه را تلاوت کرد، منقلب شد و گفت: عمری در خود بودم و خویش را نشناختم، هم اکنون باید بشناسم و خضوع و خشوع پیدا کنم. هر چه داشت رها کرد و رفت به سوی سیر و سلوک. نه این که زندگی اش را از دست بدهد، نه، کار می کرد و آن چه از این هنر آهنگری نصیبش می شد، شبانگاه پشت خانه بینوایان می گذاشت و یا گاهی که لازم بود، با مالی که به دست می آورد، کسان خود را خوشحال می نمود. و کارش به جایی رسیده بود که دستش را می برد به جای انبر در کوره حدادی، آهن را به دست می گرفت و شاگردان می گفتند استاد چه بر دست داری؟ چرا انبر را به دست نمی گیری؟ می گفت بزیند آهن را تا ادب گردد، من هم ادب کردم. می زدند و آهن قواره می شد ولی او دستش را از آهن تفتیده رها نمی کرد. (حال چطور ممکن است یک انسان به این مرحله برسد؟! آهن تفتیده که با خون و پی و رگ ضد است، اثر بنهد؟ فهمش مشکل است ولی تا حدی ممکن)

از هر جهت کارش به این جا رسید که گویند: شبی بود و خمره آبی؛ و قرار است که وضو بگیرد، دیگران هم وضو بگیرند، دستش را در درون خمره نگه داشت، در همان حال ماند تا نزدیک طلوع آفتاب شد. شاگردان گفتند: استاد آفتاب طلوع می کند چرا وضو نمی گیری؟ دیدند قطرات اشک در صورتش روان است، گفت گیرم صورتم را با آب بشویم، مانندم دلم را با چه بشویم؟ گیرم صورتم با آب روشن گردد، دلم را با چه روشن نمایم؟

پس به این نتیجه می رسند که: هر انسان جدال و ستیز در درونش نیست، و غوغای زیبایی و زیبایی است، باید از کمون به ظهور آورد.

**منبع:** از سلسله مباحث تحقیقی فیلسوف متاله استاد سید علی موسوی